



دمکراسی و مبارزه طبقاتی/ کتاب دوم: مبارزه طبقاتی در انگلستان/
فصل دوم: بورژوازی

بورژوازی (۱) - انحلال فنودالیسم و استقرار سلطنت مطلقه

بینا داراب زند

22 تیر 1387، بوسیله ی دیاکو

1- خاندان تئودور، پادشاهان بورژوا

پادشاهان خاندان تئودور را "پادشاهان بورژوا" لقب دادم، چرا که ایشان بیانگر زمانه خویش بودند و نقش بسیار مهمی را در پیشبرد منافع طبقاتی بورژوازی انگلستان بازی کردند. این بدان معنی نیست که ایشان کاملا آگاهانه و آزادانه از طریق برنامه مدونی به این سمت قدم برداشتند. اصولا درجوامعی پیشرو، بازیگران تاریخ، خود، بازیچه آن هستند. اینکه اقدامات ایشان است که اوراق تاریخ را رقم می زند، واقعیت غیر قابل انکاری است. اما، از طرف دیگر، این ضرورت ها و نیازهای هر دوران تاریخی است که اینان را در مقام پاسخ به نیازهایش می گمارد.

"هانری هفتم" در شرایطی به قدرت رسید که طی جنگ رزها، اشرافیت انگلستان با اقداماتش تیشه به ریشه خود زده بود. جنگ رزها که با انگیزه حق وراثت فنودالی آغاز گشت در سیرخود باقیمانده قدرت طبقاتی بارون ها را به تحلیل برد و وزن اجتماعی ایشان را در انگلستان تقلیل داد. به همین علت، هانری به سلطنت رسید و برای حفظ تاج و تخت خود ناگزیر به تکیه به نیروهای مقتدر طبقه بورژوازی، اشراف جزء (شوالیه) و خرده مالکین شد و منافع حکومتش با منافع این طبقات گره خورد. هانری که اتفاقا "پادشاه با درایت و آینده نگری بود، تنها سعی داشت که مقام سلطنت را با قدرت کامل حکومتی، که حق فنودالی خود می دانست، احیا نماید. او برای بلا منازع بودن قدرت حکومتی اش اقدام به سرکوب بقایای اشرافیت نمود. همچنین جهت استقلال اراده اش به زراندوزی روی آورد تا ارکان حکومتش به پارلمان وابسته نباشد. او نمی دانست که با این اقدامات ضربات مهلکی بر فنودالیسم وارد آورده و در چنان شرایط اجتماعی ای به نفع طبقه بورژوازی و راه رشد سرمایه داری گام برمیدارد.

2 - انحلال فنودالیسم

هانری هفتم، پس از پایان جنگ داخلی و سرکوب مدعیانش، شورای سلطنت را از اشراف و روحانیون بزرگ پاک کرد و در عوض تحصیل کردگان دانشگاهی را که از عوام بوده و مقام خود را نه به خون اشرافیت بلکه تنها به او مدیون بودند به جای ایشان گمارد. اقدام بعدی وی انحلال هیاتهای منصفه ایالت ها که همواره تحت نفوذ اشرافیت قرار داشتند بود. همچنین دادگاهی متشکل از اعضاء شورای سلطنت مطیع خود تشکیل داد تا به اتهامات بزرگتر رسیدگی کند. احکام این دادگاه قطعی بود و به هیچکس حق استیناف نمی داد. با اینکه این دادگاه ها به ندرت حکم حبس و یا اعدام صادر می کردند و بیشتر مواقع با اخذ جریمه های نقدی سنگین به کارها خاتمه می دادند، اما در مقابل بی قانونی بسیار سختگیر بودند. از طریق همین نهاد، هانری توانست اشراف بزرگ را زیر یوغ خود نگاه داشته و ثروت بیکران ایشان را به کیسه شخصی اش سرازیر کند. ملت انگلستان هم که در طول جنگ داخلی صدمات زیادی را تحمل کرده و از هرج و مرج ناشی از رقابت اشراف به تنگ آمده بود، با رضایت کامل به "حکومت مطلقه" گردن نهاد.

برخلاف دیگر حکومت های مطلقه اروپا و جهان، حکومت خاندان تودور بر روی قدرت نظامی استوار نبود. ایشان شاهان بی سپاه بودند" وقتی فتودالیسم رو به انحلال بود، پول تنها معیارسنجش قدرت گردید. در قرن شانزدهم پادشاهی که ثروت نداشت بمثابه یک اسیر درجنگال اشراف و پارلمان گرفتار بود و قطعا "هانری" مایل بود هم خودش و هم جانشینانش، هیچگونه نیازی به هیچیک از این دو نداشته باشند. پادشاهان این سلسله با وجود آنکه هرگز یک ارتش ثابت (به جز گارد مخصوص که تعدادشان از چند ده نفر تجاوز نمی کرد) در اختیار نداشتند اما همواره درکمال قدرت و حرمت، سلطنت کردند". [1] در طول سلطنت هانری هفتم تنها هفت بار از پارلمان برای تشکیل دعوت شد. هانری با دوری ازجنگ توانست صلح و آرامش و امنیت را بطور نسبی درانگلستان برقرار سازد. در زیر چنین شرایطی، طبقه نوظهور بورژوازی و ارگانهای محلی نوین جای دستگاه فتودالی را گرفتند و ستون های اصلی سلطنت او و جانشینانش گشتند.

الف- انباشت اولیه سرمایه

هنگامیکه هانری به سلطنت رسید، پاپ جهان را بین دو قدرت دریایی اسپانیا و پرتقال تقسیم کرده بود و کسی تصور نمی کرد که کشور کوچک انگلستان هرگز بتواند این انحصار را در هم شکند. گو اینکه ضربات اصلی بر انحصار پرتقال و اسپانیا را نواده هانری، الیزابت اول، وارد آورد، اما این هانری بود که با آینده نگری خود زمینه را هموار ساخت. او کشتی سازی را تشویق کرده و خود سفارش دو کشتی تجاری به کارگاه های کشتی سازی داد و سپس آنان را به بازرگانان انگلیسی اجازه داد. در سال 1489 "قانون کشتی سازی" را بتصویب رساند که طبق آن ورود شراب بوردو "با کشتی های غیرانگلیسی ممنوع بود. همچنین تعمیرگاهی برای مرمت کشتی های صدمه دیده در بندر "پورت سموت" احداث کرد و اقدام به واردات ادویه هند و روغن ماهی از آمریکا نمود. او کسی بود که برای اولین بار کشتی ها را به توپ مسلح ساخت و بدین ترتیب انگلستان را وارد رقابت بازرگانی دریایی کرد. "هانری هشتم" نیز در ادامه اقدامات سلف خود به دریانوردی انگلستان اهمیت بسزایی داد. او آموزشگاه هایی برای ناخدایان و دریانوردان تاسیس کرد. ناخدایان قابل و مشهوری از این آموزشگاه ها فارغ التحصیل شدند و بدینوسیله ابزار لازم رقابت بازرگانان انگلیسی با رقبای اسپانیایی، هلندی و پرتغالی فراهم آمد.

در دوران "الیزابت اول" ناخدایی بنام "جان هاکینز" تصمیم گرفت تا با اسپانیایی ها وارد معامله شود. او در سواحل قناری گروهی برده سیاهپوست را خرید و به اسپانیا برد و ایشان را با زنجبیل و شکر معاوضه کرد. در این معامله سود سرشاری نصیبش شد. در سفرهای بعدی با کشتی های اسپانیولی برخورد کرد و ایشان کالاهایش را مصادره نمودند. اما خود، جان سالم به در برد و به انگلستان بازگشت. هنگامیکه به ملکه الیزابت شکایت کرد، الیزابت در جواب گفت: "کسی که به حریم اسپانیا تجاوز کند همین بلا سرش می آید" و اقدامی نکرد. اما جان هاکینز را در راس امور دریانوردی انگلستان قرار داد. او نیز فوراً به تهیه ناوگان انگلستان مشغول شد. درهمین اوان، ناخدای ماجراجوی دیگری بنام "فرانسیس دریک" تصمیم گرفت از راه دیگری شانس خود را بیازماید. او با دو فروند کشتی و پنجاه ملوان کارکشته به تنگه "دارین" که از طریق مستحکم ترین قلعه اسپانیولی حفاظت می شد، حمله کرد و کاروان طلائی را که از "پرو" آمده بود مصادره ساخت و به انگلستان بازگشت. سفیر اسپانیا به الیزابت شکایت برد و خواستار مجازات "دریک" شد. الیزابت اظهار بی اطلاعی کرد و پس ازآنکه سفیرخارج شد، دریک را احضار نموده و به او گفت: "اسپانیایی ها شما را یک دزد دریایی می دانند" و سپس شمشیری از یکی از افسران گارد خود گرفته و او را به مقام "سر" مفتخر ساخت. در سال 1567 که "دریک" دوباره عازم سفر شد ملکه انگلستان از شرکای او بود و از این دزدی دریایی چند صد هزارلیره استفاده برد. این اقدام اسپانیایی ها را به خشم آورد و سفیر آنها را به دربار الیزابت کشاند. اما باز هم الیزابت در برابر اعتراض او اظهار بی اطلاعی نموده و گفت: "هرگز اینگونه تجاوزات را به حریم "برادرمحبوب خود" (پادشاه اسپانیا) تحمل نخواهم کرد". اما بلافاصله دستور داد تا ناوگان جنگی آماده اسکورت یکصد و پنجاه کشتی بازرگانی

شود. او می خواست به هر نحوی که شده راه دریاها را به روی بازرگانان انگلیسی بگشاید. تا آنروز ثروت عظیم قاره آمریکا منحصر به اسپانیا بود، اما بورژوازی انگلستان برای منافعش نیاز به دسترسی به معادن طلا، نقره و یاقوت داشت.

ناوگان انگلستان که از سی و چهار ناو جنگی و یکصد و پنجاه کشتی بازرگانی تشکیل شده بود با فرماندهی "لرد هاوارد افینگام" و ناخدایانی چون "جان هاکین"، "فرانسیس دریک" و "فرویشر" عازم دریای آزاد شد. یکصد و پنجاه ناو اسپانیایی برای مقابله با کاروان انگلیسی راه را برایشان بستند. انگلیسی ها کشتی های خود را به ستون یک آرایش داده و ناوگان اسپانیا را هدف توپخانه های خود قرار دادند. "دوک مدینا سیدونیا" فرمانده اسپانیایی، زمانی متوجه گشت که برد توپ هایش به اندازه برد توپهای انگلیسی نیست که کار از کار گذشته بود. بزرگترین ناوگان جهان بیش از دو سوم کشتی هایش را در آن جنگ از دست داد و دریاها و قاره آمریکا و سرزمین ثروتمند هند به روی بازرگانان انگلیسی گشوده شد. البته درگیری های دو کشور تا مدتهای مدیدی ادامه داشت. کشتی های بازرگانی هر یک از ایشان تبدیل به دزدان دریایی برای کشور دیگر شدند. هر گاه کشتی های انگلیسی و اسپانیایی در هر نقطه از دریا و اقیانوس با یکدیگر مواجه می شدند به روی هم شلیک کرده و کالای طرف مغلوب را مصادره می کردند.

از آن زمان به بعد کار بازرگانان انگلیسی رونق یافت. در سال 1583 ساحل "سرزمین جدید" توسط "سروالتر رایلی" اشغال شد. او بذر توتون را با خود به انگلستان آورد و به کشاورزان انگلیسی معرفی نمود. در سال 1619 مالیات توتون بالغ بر پنج هزارلیره و چهار سال بعد به هشت هزار و سیصد و چهل لیره رسید. شرکت های سهامی بزرگی بوجود آمدند و هر یک در بخشی از جهان به کار مشغول گشتند. ثروت های چهار گوشه جهان راه خود را به جزیره انگلستان یافت و با ورود خود حرص ثروت اندوزی را به ارمغان آورد. اصالت خون اشرافیت جای خود را به "پول" داد. تعداد بیشماری از اشراف به تب پول بورژوازی مبتلا گشته و ترک عادات و سنن فئودالی کردند. دیگر "زمین" برای آنها معنی گردآوری شوالیه ها و سرباز برای حفظ قدرت فئودالی نداشت. آنان خواهان کسب هرچه بیشتر پول و طلا گشته بودند و این عامل سرعت بخشیدن به انحلال جامعه فئودالی و روابط و مناسبات آن بود.

ب- تحول در روستا

رهایی دهقان از زمین هر چند که عامل پول و تمرکز آن (ثروت) سهم بسزایی در انحلال جامعه فئودالی داشته و دارد، اما برخلاف برداشت عمومی، تمرکز پول در دست بازرگانان و سودآوری آن از طریق مبادله، معادل "سرمایه" به مفهوم اخص کلمه نیست. پول، یا "سرمایه اولیه" باید گرد آورنده عوامل مختلف تولید در روابط و مناسبات مشخصی باشد تا تولید "ارزش اضافه" کند. ما در یونان باستان و دوران طلایی پریکلس نیز شاهد تمرکز ثروت و گسترش بازرگانی و شکلگیری اصناف تولیدی بودیم، اما از آنجا که این ثروت بر مبنای بهره کشی از بردگان قرار داشت هرگز به روابط و مناسبات "سرمایه داری" ختم نگشت. در انگلستان نیز تا قرن هیجدهم عوامل مختلف مورد نیاز تولید سرمایه داری مهیا نشد. اما در طی قرون شانزدهم تا هیجدهم ما شاهد انحلال فئودالیسم و پیدایش طبقه و اقتصاد بورژوازی (شهرنشین) در مرحله گذار و پیش شرط روابط و مناسبات سرمایه داری بودیم.

یکی از مهمترین عامل پیدایش سرمایه داری، شکلگیری طبقه "پرولتاریا" است و حضور اجتماعی پرولتاریا و بورژوازی در مجموعه روابط و مناسبات تولیدی کلید اسرار شیوه تولید سرمایه داری است.

یک برده و یا یک سرف جزئی از تعلقات و مایملک کارفرما است. کارفرما به ایشان چون ابزاری از تولید نگریسته و ایشان نیز در همین نقش برای او تولید کرده و رابطه برقرار می کنند. اما پرولتاریا یک انسان "آزاد" است. او باید از زمین و مالک خویش گسسته باشد تا بتواند آزادانه و به اختیار خود به استخدام

کارفرما درآمده باشد. تنها در چنین شرایطی است که رابطه کارگر و کارفرما در یک روند تاریخی درشرایطی قرار میگیرد که مجموعه ی سرمایه اولیه کارفرما، که شکل مواد خام و ابزار تولید را داراست، با ارزش کار کارگر، که او نیز تا قبل از استخدام، مالک کارخویش بوده است، روابط و مناسبات سرمایه دارانه برقرارکنند.

در انگلستان بین قرون چهاردهم تا هیجدهم شاهد بودیم که چگونه با جایگزین شدن پول و ثروت در مقابل حقوق وراثت و اصالت خون اشرافی، طبقه فئودال به سوی زراندوزی تغییر جهت داده و با این اقدام روابط و مناسبات فئودالی را بیش از پیش به سوی انحلال سوق داد. اولین نشانه های این حرکت با شیوع طاعون (1348) ظاهر گشت. هنگامیکه در اثر مرگ و میر ناشی از این بیماری مزارع اشراف بدون رعیت ماند و ایشان در رقابت با یکدیگر برای جذب کارگر، قانون سرواژ را زیر پا گذاشته و عملاً آنرا منحل ساختند. از طرف دیگر با بالا رفتن دستمزد کارگران، سهم اربابی گرانتر از سهم دهقانان به بازار آمد و قدرت رقابت با ایشان را نیافت. در نتیجه بسیاری از اشراف رفته رفته از کشاورزی رویگردان شده و به دامداری پرداختند. مزیت دامداری نسبت به کشاورزی در نیاز کمتر آن به نیروی کارگر بود.

عامل دیگری که اشراف فئودال را به دامداری کشاند، رونق بازار پشم در طول قرن شانزدهم بود که سود سرشاری عاید دامداران و سوداگران و تولید کنندگان پشم میکرد پس تعداد زیادی از اشراف وسوسه گشته و از مناسبات فئودالی دست کشیده و به سوی سودآوری املاک خود کشانده شدند. اگر در قرن سیزدهم اشراف از سرزمین های خود شوالیه و سرباز طلب می کردند، در قرن شانزدهم، کشاورزی و دامپروری را با هدف سودگرایانه و تحصیل درآمد و تمرکز ثروت خواستار بودند. اشراف به این واقعیت که همراه با این تغییر جهت درحال انحلال روابط و مناسبات تولید فئودالی و امتیازات طبقاتی خود می باشند، توجه نداشتند، نتیجتاً رعایا و سربازان خود را مرخص کرده و زمین های اشتراکی را به مالکیت خصوصی خود در آورده و حصار کشیدند و بدین صورت گور خود را با دست خود کردند. دیگر، واحدهای فئودالی روستائی ماهیت و خصلت فئودالی نداشتند. جامعه خودکفای روستایی از هم پاشیده شد و برای اولین بار "بیکاری" نمایان گشت. چندین هزار سرباز خلع سلاح شده و دهقانان بی زمین و بی ارباب آواره جاده های روستایی و شهری گشتند. اینان از زمین و مالک آزاد گشته و هیچ چیز نداشتند. اشراف روستایی و توانگران شهری با بی رحمی و سنگدلی حاضر به قبول هیچگونه مسئولیتی در قبال این افراد نبودند.

در زمان ادوارد ششم، فرزند و جانشین "هانری هشتم" سومین پادشاه خاندان تنودور، شرایط برای شورش دیگری آماده گشت. دوباره خشم روستائیان شعله ور شد. ایشان به مزارع محصور حمله برده و دیوارها را خراب می کردند، چرا که مزرعه های محصور و مالکیت خصوصی را عامل بدبختی خود می دانستند. بیکاران که سالها بود به راهزنی و گدایی پرداخته بودند به خانه های ملاکین حمله کرده و به قتل و غارت پرداختند. در ناحیه "نورفورک" رهبری روستائیان به دست خرده مالکی ترقی خواه بنام "رابرت کت" افتاد و او همراه با شانزده هزار شورشی به "نورویچ" حمله برد و آنرا تصرف کرد. اما از آنجا که او و شورشیان فاقد تصویری از آینده و خواست و هدف مشخصی بودند، شکست خورده و سرانجامی جز سرکوب و کشتار نصیب شان نگشت. "رابرت کت" نیز سر خود را در این راه از دست داد. تنها پس از گذشت چند دهه، هنگامیکه قیمت طلا کاهش یافت و قیمت گندم تنزل کرد و بیکاری در روستاها شتاب و وسعت تازه ای یافت، دو قانون "حمایت از فقرا" در سالهای 1597 و 1601 به تصویب رسید، اما ذره ای افاقه نکرد. روز به روز سیل بیکاران اضافه گشت و آینده ای تابناک را برای انگلستان رقم زد.

ادامه دارد...

زیرنویس:

(1) تاريخ انگلستان - آندره موروا، ترجمه دڪتر غلامعلي قامي، انتشارات ڪتاب امروز، ڇاپ اول، ص 206



يادداشت

[1] (1) تاريخ انگلستان - آندره موروا، ترجمه دڪتر غلامعلي قامي، انتشارات ڪتاب امروز، ڇاپ اول، ص 206